

خبر

نصب تندیس سردار همدانی در تهران

شهردار منطقه ۲۲ از نصب تندیس سردار شهید حسین همدانی در بزرگراه شهید همدانی در روزهای آینده خبر داد.
وحیدرضا محمدی با اعلام این خبر اظهار داشت: «همرزمان این شهید بزرگوار پیشنهادهای خود را برای نصب این تندیس در قرارگاه قدس مطرح کرده بودند و بنده که توفیق خدمت به نمایندگی از شهرداری تهران در این قرارگاه را دارم این خواسته هم‌زمان شهید همدانی را در مدیریت شهری پیگیری شدم. باتوجه به اینکه محور غربی بزرگراه شهید همدانی (از بزرگراه آزادگان تا بزرگراه شهید لشکری) در منطقه ۲۲ قرار دارد، برنامه‌ریزی‌های از قبل برای نصب تندیس این شهید بزرگوار در این محور صورت گرفته بود. این اقدام ازسوی شهرداری منطقه ۲۲ با هماهنگی سازمان زیباسازی شهر تهران با هدف زنده‌نگه‌داشتن یاد و خاطره دل‌آورمردی‌های‌زمندگان‌جبهه‌های‌نبرد‌حق‌علیه‌باطل‌صورت‌گرفته‌است. تندیس آماده‌است و طبق برنامه‌ریزی‌های به عمل آمده قرار است در هفته جاری مراسم ویژه‌ای با حضور هم‌زمان این شهید بزرگوار در محور بزرگراهی شهید همدانی برگزار شود و این تندیس رونمایی و نصب شود.»

گفتنی است؛ سردار شهید حسین همدانی ۲۴ آذر ۱۳۲۹ در شهر آبادان متولد شده و از بنیانگذاران سپاه همدان و کردستان بود؛وی

سال‌ها فرمانده لشکر ۲۷مکانیزه محمد رسول‌الله(ص) و از بانان احداث شهرک مسکونی شهیدباقری در منطقه ۲۲ بوده‌است. این شهید بزرگوار در ۱۶ مهر ۱۳۹۴ در اطراف شهر حلب سوریه، به‌شهادت رسید.

شهرک های نیل و الزهرا به‌شهادت‌رسید.

شهرک های نیل و الزهرا به‌شهادت‌رسید.

خبر

دختران نوجوان روایتگران دفاع مقدس می شوند

کارگروه سلاله‌های سازمان نشر آثار و ارزش‌های مشارکت زنان در دفاع‌مقدس با هدف تعامل مؤثر و سازنده با کودکان و نوجوانان در حوزه فعالیت و درس آموزی آنان از مسیره ایثارگران تشکیل شد.

این کارگروه که با حضور و نقشی آفرینی نوجوانان ۱۰ تا ۱۷ساله آغاز به‌کار کرده، با برنامه‌های متنوعی در حوزه‌های فرهنگی هنری، شبیه در دست و مبنایی تعامل و درس آموزی نوجوانان از مسیره ایثارگران و خانواده‌های معظم ایشان را در دستور کار قرار داده‌است.

مریم مجتهدزاده، رئیس سازمان نشر آثار و ارزش‌های مشارکت زنان در دفاع‌مقدس، در این نشست ضمن تأکید بر نقش نوجوانان در حفظ و تکرار آثار و ارزش‌های مشارکت زنان در دفاع‌مقدس، تأکید کرد: «امروز کودکان و نوجوانان و نقش آنان در آموزش همسالان و ایمن‌سازی فضاهای آموزشی و تربیتی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان پیشرفت جوامع هستند و این سازمان با تشکیل کارگروه سلاله‌های این هدف مهم را دنبال می‌کند.»

مجموعه برنامه‌های این کارگروه تا پایان سال ۱۴۰۱ تدوین و در مدارس و مراکز مرتبط اجرا خواهد شد.

خبر

فراخوان جشنواره ملی «فانوس»

ششمین دوره جشنواره ملی «فانوس» در بخش‌های مختلف با موضوع دفاع مقدس و مقاومت در تهران آغاز به‌کار کرد. جوادعلی‌قلی‌زاده، دبیر اجرایی جشنواره ملی فانوس در استان تهران با اعلام این خبر گفت: «این جشنواره در بخش‌های هنرهای نمایشی، هنرهای تجسمی، فیلم و سریال، موسیقی و سرود، تولیدات رادیویی و بخش آزاد برگزار می‌شود. در بخش هنرهای نمایشی در رشته‌های تئاتر صحنه‌ای، تئاتر خیابانی، متن نمایشنامه و در بخش هنرهای تجسمی در رشته‌های عکس، نقاشی دیجیتال، نقاشی دستی، طراحی پوسستر و بیلبورد، مجسمه‌سازی و خوشنویسی نستعلیق برگزار خواهد شد.»

قلی‌زاده اضافه کرد: «این جشنواره در بخش فیلم و سریال در رشته‌های سریال داستانی، فیلم داستانی بلند و کوتاه، تله تئاتر، انیمیشن، مستند بلند و کوتاه و نماهنگ و در بخش موسیقی و سرود در رشته‌های موسیقی با کلام و بی کلام، سرود دانش آموزی و همخوانی برگزار می‌شود. این جشنواره در بخش رادیویی در رشته‌های نمایش رادیویی و یادکست و در بخش آزاد در رشته‌های متن نمایشنامه، عکس، نقاشی دیجیتال، نقاشی دستی، طراحی پوستر و بیلبورد، فیلم مستند کوتاه و بلند، نماهنگ و موسیقی با کلام اثر می‌پذیرد.» وی با بیان اینکه آخرین مهلت ارسال اثر به دبیرخانه جشنواره ۲۰ شهریورماه است، گفت: موضوع تمامی آثار باید مرتبط با حوزه دفاع‌مقدس و مقاومت از قبیل نقش بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی(ره) در دفاع مقدس، نقش مردم در دفاع مقدس، نقش بسیج در دفاع مقدس، شهیدان، جانبازان، ایثارگران و زمیندگان و خانواده‌های معظم این عزیزان در دوران دفاع مقدس و مدافعان حرم و وطن و مجاهدان و مقاومت اسلامی باشد. علاقه‌مندان می‌توانند آثار خود را به سایت جشنواره به نشانی https://festivals.iranhdm.ir ارسال کنند.

ایثار و تندرستی



عکس ایسنا/محمد رضا همدانی

چیزی جز زیبایی در پیکر بی‌سر سردار ندیدم

پای صحبت همسر شهید عبدالله اسکندری، مدافع حرمی که پیکرش بعد از ۸سال به وطن بازگشت

تعدادشان زیاد است و آمارش از دست او بیرون آمده است. فقط تنها چیزی که خوب به یاد دارد ۸ماه مجروح شدن حاج‌عبدالله است.

سردار جنگ و سازندگی

سردار فقط مرد جنگ نبود، او برای سازندگی کشور هم تلاش زیادی کرد. کارهایی که شاید خیلی‌ها از آن خیر نداشته باشند. از ساخت سد کرخه و جاده نیریز تا توسعه کشت نیسکر. هر جای دیگری که نیاز به آبادانی داشت خودش را می‌رساند. برای همین همیشه سرش شلوغ بود و کمتر می‌توانست برای خانواده وقت بگذارد. با پایان جنگ همسرش تصور کرد دوران فراق به پایان رسیده و می‌تواند بیشتر حاج عبدالله را در خانه ببیند. اما این فقط یک تصور بود چرا که سردار همه هم و عشق را برای رسیدگی به خانواده شهدا و جانبازان گذاشته بود. سالاری تعریف می‌کند: «بعد از جنگ از اهواز به شیراز آمدم. حاجی مرتب به خانواده شده بود مثل همسر من. چند روزی که در آنجا بودیم مشکلات آنها را برطرف کرد. برای همین توجه‌ها او را به‌عنوان رئیس بنیاد شهید شیراز انتخاب کردند اگر چه خودش تمایلی به این کار نداشت. اما قبول کرد. هر شب تا دیر وقت سر کار بود.»

«تصدقت بشم برام دعا کن»

اما این یک روی زندگی شهید اسکندری بود. روی دیگری خسرو او در ماموریت‌های بیرون مرزی بود. مرتب به ماموریت می‌رفت. ماه‌رجب سال ۹۳ بود. حاجی خیر داشت که تا چند روز دیگر باید به سوریه برود. برای همین مراسم اعتکاف افرصتی دانست تا خود را به خدا نزدیک کند. چند روزی در مسجد ماند و بعد از پایان اعتکاف به خانه برگشت. اما هنوز ناپیده به همسرش گفت: «نارم سوریه هستم.» سالاری هم ساک او را بست، بی‌آن که مخالفتی کند. فراق می‌کرد مثل ماموریت‌های همیشگی اوست. روز پرواز همه اهل خانه پدر را تا فرودگاه بدرقه کردند. سالاری می‌گوید: «به او گفتم می‌دانم هر روز تلفظ

عاشق لباس نظامی اوش بود. نه برای اینکه نظامی بودنش را به رخ بکشد، نه! با پوشیدن این لباس خود را خادم مردم می‌دید و همین‌حال دلش را خوب می‌کرد.

وقتی جنگ شد، ۸سال دفاع مقدس را در جبهه بی‌وقفه ماند و از راهساز و سدسازی تا کمک به مردم هم همه توانش را برای خدمت در جبهه سازندگی به کار گرفت. از راهساز و سدسازی تا کمک به مردم محروم روستاها. هر چه بود عبدالله اسکندری یا به قول زرمندده‌ها حاج عبدالله، مجاهدی بود که خود را مختص مکان یا زمان خاصی نمی‌دانست. هر جا که می‌توانست گامی برای رفع گرفتاری دیگران بردارد خود را می‌رساند. تا اینکه پای تکفیری‌ها به میان آمد، آن زمان بود که جهاد را بر خود لازم دید و برای دفاع از حرم به سوریه رفت. او بعد از نبرد چندروزه در محور حلب به شهادت رسید. عبدالله اسکندری، سرداری بود بی‌همتا که آوازه دل‌آوری‌هایش می‌تواند در سن امروز کتاب‌های درسی مان باشد. سرداری که به خاطر ارادت به حضرت حسین(ع) سرش بالای نیزه رفت. اعظم سالاری، همسرش خاطرات او را برای مان بازگو می‌کند.

خانه سردار شلوغ است و پر رفت‌و آمد. مهمان‌ها از راه‌های دور و نزدیک آمده‌اند برای استقبال و تشییع؛ آن هم بعد از ۸سال خدمی‌داند در این روزها چه بر سر این زن و بچه‌ها چه آمد. اینکه حتی پیکر عزیزشان نبود تا به وقت دلنگسی سر مزارش بروند. حالا سردار آمده اما بی‌سر. تابوتش میان سالن است و همه اقوام و همسایه‌ها گرد آن جمع شده‌اند. زیارت عاشورا می‌خوانند. دخترها سر به تابوت گذاشته و فراق ۸ساله را درددل می‌کنند.

اما همسرش، اعظم سالاری، چه آرام می‌گیرد. صدایش به نجوا می‌پرد. جوری که فقط خودش بشنود می‌گوید: «امدی سردار، خوش آمدی. بعد از ۸سال چشم منتظاری لا‌آخره چشم‌مان روشن شد به وجودت. اما چرا بی‌سر؟ سرت را به کجا امانت گذاشتی؟ همان سری که شور حسین داشت را می‌گویم. مسافر سر بریده داستان فراق ما هم سر انجام به سر آمد. دلخوشم به آمدنت. حلال‌هر زمان که دلم گرفت می‌توانم مهمانت شوم و یک دل‌سیر حرف‌های ناگفته‌را با تو بگویم.»

مجروح روزهای جنگ

صدای گریه زن‌ها لحظه‌ای قطع نمی‌شود؛ دوست و فامیل، همسایه و آشنا شقیفته صبوری زنی شده‌اند که همسرش بعد از سال‌ها برگشته‌است. سالاری آرام

گزارش

روزنامه‌نگار

حوزه دفاع‌مقدس و مقاومت می‌نویسد کار خود را با چاپ کتاب «کیوتر دو برچه» شروع کرده و آخرین اثرش هم «جوان انقلابی» است. طراح بهداشت عبدالله اسکندری، کتابی با عنوان «بسیر» نوشته که داستان زندگی این سردار شهید را روایت می‌کند. «لاین» داستان زندگی شهید ناصر ورامینی، «جوان انقلابی» و «دره سوسالیسی‌ها» از دیگر آثار این نویسنده است. به مناسبت بازگشت پیکر سردار بی‌سر، پای صحبت طراح می‌نشینیم تا درباره شهید برآیمان صحبت کند.

او نویسنده‌گی را از دوران کودکی تجربه کرده است؛ وقتی به دبستان می‌رفت. آن زمان خاطرات روزانه خود را در دفتری می‌نوشت که به گفته خودش هنوز آن را دارد. طراح می‌گوید: «علاوه بر نوشتن خاطرات روزانه، هر بار که کارتون یا فیلم سینمایی می‌دیدم آن را به داستان تبدیل می‌کردم و روی کاغذ می‌نوشتم. همان یادداشت‌کردن خاطره‌ها گامی شد برای یاد گرفتن اصول نویسندگی.» طراح وقتی استعداد خود را در این زمینه دید سعی کرد نوشتن داستان را به‌طور اصولی یاد بگیرد. برای همین بعد از پایان دوره دبیرستان تحصیلات خود را در رشته ادبیات ادامه داد و در کنار آن در کارگاه‌های نویسندگی هم شرکت کرد. او نخستین کتاب خود را با عنوان کیوتر دو بر چه به چاپ رساند. طراح درباره این کتاب می‌گوید: «پدرم از زمزمه‌های دوران جنگ است. در واقع این کتاب خاطرات پدرم درباره هم‌زمانش است که من به‌صورت یک کتاب گردآوری کردم.» بعد از کتاب کیوتر دو برچه او نوشتن کتاب دیگری را به‌دست گرفت، با عنوان «بیمه پنهان ماه» که داستان سردار کاظم نجفی رستگار را روایت می‌کند. اما سومین اثرش درباره زندگی سردار بی‌سر شهید عبدالله اسکندری است. اینکه چرا برای نوشتن خاطرات و نحوه شهادت این دل‌ور مشتاق شده را از زبان خودش می‌شنویم: «یک روز با پدرم از جلوی در بنیاد شهید و امور ایثارگران شیراز می‌شدیم. پدرم گفت حاج عبدالله هم شهید شد.



عکس ایسنا/محمد رضا همدانی

چیزی جز زیبایی در پیکر بی‌سر سردار ندیدم

پای صحبت همسر شهید عبدالله اسکندری، مدافع حرمی که پیکرش بعد از ۸سال به وطن بازگشت

تعدادشان زیاد است و آمارش از دست او بیرون آمده است. فقط تنها چیزی که خوب به یاد دارد ۸ماه مجروح شدن حاج‌عبدالله است.

سردار جنگ و سازندگی

سردار فقط مرد جنگ نبود، او برای سازندگی کشور هم تلاش زیادی کرد. کارهایی که شاید خیلی‌ها از آن خیر نداشته باشند. از ساخت سد کرخه و جاده نیریز تا توسعه کشت نیسکر. هر جای دیگری که نیاز به آبادانی داشت خودش را می‌رساند. برای همین همیشه سرش شلوغ بود و کمتر می‌توانست برای خانواده وقت بگذارد. با پایان جنگ همسرش تصور کرد دوران فراق به پایان رسیده و می‌تواند بیشتر حاج عبدالله را در خانه ببیند. اما این فقط یک تصور بود چرا که سردار همه هم و عشق را برای رسیدگی به خانواده شهدا و جانبازان گذاشته بود. سالاری تعریف می‌کند: «بعد از جنگ از اهواز به شیراز آمدم. حاجی مرتب به خانواده شده بود مثل همسر من. چند روزی که در آنجا بودیم مشکلات آنها را برطرف کرد. برای همین توجه‌ها او را به‌عنوان رئیس بنیاد شهید شیراز انتخاب کردند اگر چه خودش تمایلی به این کار نداشت. اما قبول کرد. هر شب تا دیر وقت سر کار بود.»

«تصدقت بشم برام دعا کن»

اما این یک روی زندگی شهید اسکندری بود. روی دیگری خسرو او در ماموریت‌های بیرون مرزی بود. مرتب به ماموریت می‌رفت. ماه‌رجب سال ۹۳ بود. حاجی خیر داشت که تا چند روز دیگر باید به سوریه برود. برای همین مراسم اعتکاف افرصتی دانست تا خود را به خدا نزدیک کند. چند روزی در مسجد ماند و بعد از پایان اعتکاف به خانه برگشت. اما هنوز ناپیده به همسرش گفت: «نارم سوریه هستم.» سالاری هم ساک او را بست، بی‌آن که مخالفتی کند. فراق می‌کرد مثل ماموریت‌های همیشگی اوست. روز پرواز همه اهل خانه پدر را تا فرودگاه بدرقه کردند. سالاری می‌گوید: «به او گفتم می‌دانم هر روز تلفظ

نجمه طرم‌اح، در کتاب «بِسِرسِر» زندگی سردار شهید عبدالله اسکندری را روایت می‌کند

سَری به نیزه بلند است

این موضوع من را کنجکاو کرد و دوست داشتم درباره‌اش بنویسم تا اینکه بعد از یک هفته روایت‌فتح با من تماس گرفت و خواست سه‌روزی برای نوشتن کتاب معرفی کنیم. من هم شهید اسکندری را پیشنهاد دادم. این اتفاق سال ۹۴خ رخ داد.»

دوست داشتم به سوریه به سفر کنم

گفت‌وگو با خانواده شهید اسکندری اگر چه خیلی راحت نبود اما طرم‌اح انجام داد. شرایط روحی آنها و نحوه شهادت سردار خود عمو بود که همسر و فرزندان شهید با بیان خاطرات خاطرشان از زده می‌شد. طرم‌اح می‌گوید: «برای نوشتن کتاب سرس‌ر دوست داشتم سفری به سوریه داشته باشم تا محل شهادت سردار را از نزدیک ببینم اما این امر میسر نبود.» او خانواده سردار اسکندری را اموه صبر و مقاومت می‌داند؛ چراکه معتقد است همسر و دخترانش به‌بدترین شکل با نحوه شهادت عزیزشان مواجه شدند اما صبورانه رفتار کردند. او خاطرهای تعریف می‌کند: «سردار با اینکه فرمانده عالی تربه نظامی بود بعد از سال‌ها زحمت توانسته بود یک ماشین تهیه کند. شب به خانواده‌اش می‌گوید برویم بیرون گشتی بزیم. آن زمان در اراک سکونت داشتند. سوار ماشین می‌شوند و سردار آنها را از جاده کمربندی اراک می‌برد و با خنده می‌گوید دور شهر اراک شمارا اگر داند.»

بچه‌ها عکس بی‌سر با ارا نینهند

طرم‌اح در بخشی از کتاب «سر» ماجرای باخبر شدن خانواده شهید اسکندری از نحوه شهادت سردار را بازگو می‌کند. «ا‌هر و تا پله‌های طبقه دوم پر شده بود از مهمان‌های غریبه و آشنا. همسایه‌ها هم آمده بودند. بر چشم بر هم زدن خانه پر شد. خبر که به همسایه طبقه بالایی رسید خانه را آماده کرد و خانم‌ها همگی رفتند آنجا. آنهایی که حال و روز بهتری داشتند پذیرایی از مردم را تدارک دیده بودند. فقط تلاش دوست‌فاطمه را برای جمع کردن کامپیوتر و سیم اینترنت قطع کردند. آن را می‌دیدم که می‌رفت و می‌آمد از من می‌رسید دستگاه اینترنت کجاست می‌تونم سیستم‌تر قطع کنم؟ می‌شه بگیریم اینجا شلوغه باید میز کامپیوتر رو برداریم؟

همیشه‌ری

یاد

حامد یزدانی؛ روزنامه‌نگار

یادی از شهدای مدافع حرمی که پیکرشان به‌تازگی بعد از سال‌ها دوری به ایران بازگشت

دل‌اوران خان طومان

۵شهید، ۵مبارز. بالاخره بعد از سال‌ها دوری آمدند. شهید عبدالله اسکندری، شهید رحیم کابلی، شهید مصطفی تاش موسی، شهید محمدامین کریمیان، شهید عباس آسمیه. همگی‌شان دل‌اورانی بودند که برای دفاع از حرم اهل بیت(ع) راهی سوریه شده بودند. جنگیدند و دفاع کردند و سرانجام به شهادت رسیدند. پیکرشان سال‌ها در دیار شام به امانت ماند؛ نزد بانوی کریمه. اما امسال به لطف همان بانو در دست در ایام محرم به آغوش میهن بازگشتند.

شهید آسمیه؛ حامی مستمندان

شهید عباس آسمیه در سال ۱۳۶۸ به دنیا آمد. بعد از اخذ مدرک دیپلم در بخش هوا و فضای سپاه مشغول خدمت شد. فارغ‌التحصیل رشته مدیریت بازرگانی دانشگاه آزاد قزوین بود. علاقه‌اش به علوم اسلامی باعث شد بی مطالعه کتاب‌های حوزوی برود. آسمیه به‌عنوان یکی از نیروهای سپاه پاسداران خدمت می‌کرد و تبحر زیادی در تیراندازی داشت. دوستان شهید آسمیه او را فردی انسان دوست معرفی می‌کنند. به گفته رفقای قدیمی، عباس عادت داشت نییمی از حقوق ماهانه‌اش را صرف امور خیریه و بخش دیگری از درآمدش را برای بیمار سرطانی و بچه یتیم صرف کند. آسمیه بدنی ورزیده داشت. او هم در رشته‌های ورزشی رزمی و باستانی و هم دوی سرعت از ورزشکاران زبده به شمار می‌آمد. از نظر فنون نظامی هم همبیطور دوره‌های قناسه جدید و توپ ۱۳۳ را هم آموزش دیده بود. با شروع حمله تکفیری‌ها برای اعزام به سوریه اقدام کرد. در دی‌ماه سال ۹۴م راهی دیار پر بلا شد. چند روز بعد از رفتنش حین درگیری با داعشی‌ها در ۲۱دی‌ماه سال ۱۳۹۴ در سن ۲۶سالگی در حلب به شهادت رسید. آسمیه به وقت پرواز به‌سوی خدا فقط ۲۶سال داشت. پیکرش بعد از ۸سال توسط مرکز زنتیک سپاه شناسایی و به میهن بازگشت.

شهید کریمیان: دل‌کنده از دنیا و زیبایی‌هایش

شهید محمدامین کریمیان سال ۱۳۷۲ در روستای حاجی کالا بابلسر به دنیا آمد و در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شد. او به‌دلیل علاقه زیادی که به دروس حوزوی داشت برای ادامه تحصیل به قلم رفت و در آنجا ساکن شد. با شروع جنگ در سوریه کریمیان ابتدا به لبنان رفت و در قسمت تبلیات مشغول فعالیت شد و بعد از مدتی از لبنان به سوریه رفت. او چند صاخی در سوریه ماند سپس به قلم بازگشت. اما دلش طلاق تیابور و به جبهه فاطمیون پیوست و همراه با دیگر هم‌زمانش دوباره به سوریه رفت. شهید کریمیان در ۲۷خرداد سال ۱۳۹۵ بعد از آ‌روز بی‌در پیی درگیری با گروه‌های تکفیری در شهر حلب از ناحیه پا و سینه مورد اصابت گلوله قرار گرفت و در ۲۳سالگی به شهادت رسید. در بخشی از وصیت‌نامه‌اش آمده است: «من از این دنیا با همه زیبایی‌اش می‌روم و همه آرزوهایم را رها می‌کنم اما به ولایت و خنایت علی ابن ابی‌طالب و خداوندی خدا یقته‌ان را می‌گیرم اگر امام خاتمه‌ای را انتخاب‌کنار یدباگر از سرهای ما گوه درست کنند هرگز نخواهم گذاشت روزی نسل‌های بعدی در کتاب تاریخشان بخوانند امام خاتمه‌ای مثل جدش حسین(ع) تنها ماند.»

شهید کابلی؛ شهادت با زبان روزه

شهید رحیم کابلی از شهدای مدافع حرم شهرستان پشه‌پر مازندران است. زمان تولدش به سال ۱۳۴۲ برمی‌گردد. کابلی از دوم دبیرستان به جبهه اعزام شده

بود. تقریباً از اول تا آخر جنگ حضور داشت. او از نیروهای پاسدار لشکر ۲۵کرکوبلا بود و بعد از جنگ هم به ماموریت کاری می‌رفت. کابلی رفاقت صمیمی با شهید محمد بلباسی داشت. این دو شهید بزرگوار از فعالان اردوی راهبان نور بودند و بیشتر به مناطق جنگی جنوب سفر می‌کردند. شهید کابلی در راهبان نور خود را خادم الشهدا می‌دانست و کار روانیگری هم انجام می‌داد. او با اینکه بازنشسته شده بود اما داوطلبانه به سوریه رفت و در واقع جزو پیشکسوتان مدافع حرم به شمار می‌آمد. در واقع فرمانده محور بود و توانسته بود ارتباط خوبی با نیروهای جوان مدافع حرم برقرار کند و اطلاعات نظامی خود را در اختیار آنها بگذارد. او همیشه به دیگران نشان می‌کرد در گفتار و عمل خود پشتیماح ولایت فقیه باشند. از ویژگی‌های بارز شهید کابلی می‌توان به ولایتماری او اشاره کرد و اینکه به اقامه نماز اهمیت می‌داد. شهید همیشه در طول سال‌روزه دار بود و سرانجام در ۱۷در دیبهشت سال ۱۳۹۴ با زبان روزه به شهادت رسید.

شهید تاش موسی؛ مردمدار و رؤف

شهید مصطفی تاش موسی، نخستین شهید مدافع حرم شهرستان رامسر است. شاستنامه او تاریخ تولدش را سال ۱۳۴۹ نشان می‌دهد. شهید تاش موسی از آنجا که فرزندانر شد خانواده بود و ۸خواهر و برادر داشت برای کسب روزی کار می‌کرد تا کمک خرج پدر باشد. او دوران تحصیلات خود را در چند کیلومتری محل سکونت خود در روستای دیگری گذراند. هنوز به سن تکلیف نرسیده بودند که به جبهه رفت. مدت زیادی در سه مناطق جنگی حضور داشت. حتی سال ۱۳۶۵م هم در کردستان و عملیات کربلای ۱۰ ابر اثر اصابت ترکش از ناحیه دست و پا مجروح شد. شهید تاش موسی در سال ۱۳۶۷ با نیروی سپاه پیوست و در تیپ چالوس لشکر ۲۵کرکوبلا مشغول فعالیت شد. او بعد از بازنشستگی از طریق قرارگاه قدس به سوریه رفت و در ۲۲بهمن سال ۱۳۹۴ به شهادت رسید. از ویژگی‌های بارز این شهید می‌توان به مهربانی و صمیمیت او با مردم اشاره کرد. کسانیه که او را می‌شناسند از مردمداری و رافت او می‌گویند و بلیند همیشگی‌اش آن‌که هیچ وقت و در هیچ شرایطی از صورت او محو نمی‌شد.